

متن پیاده سازی شده درس خارج روش شناسی استنباط احکام فقه پزشکی

جلسه سی و سوم مسلسل 1398 - 1400

جلسه نوزدهم سال 1399 - 1400 (9 اسفند 1399)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

تسلیم عرض می کنم محضر شما رحلت بانوی بزرگ کربلا؛ بلکه بانوی بزرگ اسلام حضرت زینب کبرا سلام الله علیها اگر مستحضر باشید ما دنبال این هستیم که ببینیم راههای تصحیح بناهای مستحدث چیست؟ برخی از این راه ها را فقه و عرف ورود کرده خواستید مطالعه کنید. راه های تصحیح بناهای عقلا، بناهایی که ماهیت قانون گذاری دارد. نه ماهیت موضوع سازی یا موضوع زدایی و یا تشخیص مصداق....

یکی از طلاب سوال کردند که شما عدم ردع را نشان از امضا می دانید، چه ملازمه ای است بین عدم ردع با امضا آیا از باب نهی از منکر می خواهید بگویید؟ آیا از باب ارشاد جاهل؟ به هر حال داستان چیست؟

اولاً نفرمایید ما عدم ردع را نشان امضا میدانیم... امضا بار خاص دارد. لذا اگر یادتان باشد من مکرر کلمه تایید را به کار می بردم. امضا ممکن است جنبه اثباتی داشته باشد؛ مثلاً می گویند این نامه را امضا کن، نه این که یعنی بخوان و بگو قبول دارم. پس اگر شما می خواهید به من نسبت بدهید بگویید فلانی، قائل شد که عدم ردع، نشان از تایید است در واقع عدم ردع در جایی که مصلحت در ردع باشد اگر می خواهد ردع کند؛ حالا ممکن است نخواهد ردع کند ولی راضی هم نیست. جلوی امام صادق اگر به منصور می گفتند یا امیر المومنین آیا امام ردع می کردند؟ که بعد بگوییم عدم ردع نشان تایید است... این قضیه مربوط به جایی است که دست ردع کننده باز باشد برای ردع یا عدم ردع... می گفتند جایی که شرایط ردع باشد، ولی ردع نکنند. اصل این بنیان، به یک مراحل که برسد می شود عقلی، به این معنا که اگر قانون گذار راضی نباشد، قبیح است سکوتش... می شود عقل عملی...

اگر فرض کنید در خانه ای یک روش ضد اراده پدر دارد اجرا می شود، کافی است پدر یک تذکر بدهد، شب و روز هم دارد می بیند؛ مثلاً خانم و دخترش فلان شکل بیرون می رود، اما این شخص هیچ چیز هم نمی گوید. و بعدش منکر هم هست؛ این جا قبیح است سکوتش... یک موقع هیچ ربطی ندارد مثلاً به آن جریان، ولی بحث این است که در خانه اش هست و مربوط به اوست. نظام شریعت را نمی توانیم بگوییم مربوط به امام نیست؛ بنابراین سکوتش می شود قبیح... و دخالتش می شود لازم اگر پای عقل را بیاورید اگر پای عقلا را در کار بیاورید، عقلا نشان از تایید می گیرند. این مثال که یادمان نرفته است، می گویند سکوت دختر، در جایی که یک شانی از او می خواهد صورت بگیرد، عاقل و بالغ هم هست... این سکوت دختر می گویند علامت رضاست شاید ما نتوانیم این را عقلی کنیم، اما عقلایی هست لذا یک ملازمه عرفی است اگر ببریم در دایره حسن و قبح می شود ملازمه عقلی... بین سکوت در جایی که دست ساکت برای ردع، باز است با امضای آن چه که هست ...

البته به شرطی که به آن ساکت مربوط باشد؛ مثلاً اگر بین دو تا غیر مسلمان یک مطلبی صحبت شود و امام چیزی نگویند؛ چه کار دارند امام؟! اما وقتی پای شریعت در کار می آید، ملازمه عرفیه پیدا می شود، قبح پیدا می شود البته ممکن است ربطش بدهیم به مسئولیتی که امام در حراست از دین مردم نه فقط تحقیق دین بلکه فهم دین دارد. حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید، بگذارید. پس عقلا و عرفاً ملازمه است.

سیره عقلا، سیره مستحدث، از آن طرف تایید شارع را می‌خواهد راه‌های دیگر را گفتیم یک راهی را من در این فقه و عرف رفتم، تا الان هم نظرم عوض نشده است. نزدیک به دو دهه است که این را نوشتم و آن این است که خیلی از عرفها با واکاوی پیشینه کاوی و پسینه کاوی میرسد به عقل مسلم نه عقل موهوم.

گاهی انسان می‌رود و پیشینه کاوی می‌کند، یعنی تاریخ را می‌خواند و نگاه می‌کند که عرف چرا آمد... عوامل پیدایش عرف را نگاه می‌کند گاه پسینه کاوی می‌کند و آثار و نتایج را نگاه می‌کند، برخی عرفها، وقتی خودش را بازکنیم یا پیشینه کاوی یا پسینه کاوی می‌بینیم چیزی جز تجسم ادراک عقل نیست. اگر شد سیره عقلا بماهم عقل... اگر این طور باشد از نظر مبانی اصول فقه ما آیا نیاز به امضا دارد؟ اگر بگویید آره نیاز به امضا دارد، خراب می‌شود!! چون عقل خود یکی از منابع است. یکی از منابع است یعنی کنار قرآن کنار حدیث کنار اجماع... یعنی در واقع شما می‌گویید عرف، اشتباه هم نمی‌کنی و دروغ هم نمی‌گویی. اما یک روی دیگر آن ادراک عقل است.. این که به ما گفته اند عقل یکی از اسناد چهارگانه است، آیا این در خارج تجسم دارد یا نه؟ اگر بگویید ندارد، پس این در هوا معتبر شده است؟ این باید در خارج تجسم داشته باشد. منتها گاهی وقتها عقل تجسمش در شکل ساده است مثلاً یک کسی می‌گوید بی جهت من به سر یتیم بزنم! آیا خوب است یا بد است؟ می‌گوید بد است. می‌گوییم چرا بد است؟ می‌گوید: عقل می‌گوید. کار به دین هم نداشته باشیم عقل آن را بد میداند. یعنی زدن در سر یتیم، ظلماً یکی از تجسمات درک عقل است... از آن طرف می‌گوید اگر من امانت را برگردانم به صاحبش، خوب است.

حالا ما معتقدیم خیلی از چیزهایی که ما عرفش میدانیم و بعد می‌خواهیم دنبال امضا بگردیم، این‌ها ممکن است تجسم درک عقل باشد،

میدانید امروزه یکی از سیره‌های عقلا که مستحدث هم هست، همین رجوع به آرای مردم در اداره کشور است که به آن دمکراسی می‌گویند... اکثریت آراء درست است یا نه؟ یک عرف است شاید بیشتر هم بعد انقلاب فرانسه این قصه رخ داد. منتها برخی معتقد به رای مستقیم مردم و تک مرحله‌ای اند همین کاری که در کشور ما انجام می‌شود. برخی‌ها هم معتقد به رای دو مرحله‌ای هستند مثل انتخاب رهبری که کشور ما هر دو را دارد که شورای شهر و ریاست جمهوری از قسم اول است و انتخاب رهبر از قسم دوم است. شما اگر دقت کنید چرا این نظر آمد؟ به هر حال کدام نظر درست است؟ سلطنت مطلقه یا سلطنت مشروطه؟ یا نهایتاً جمهوری؟

اگر رسیدیم به دمکراسی حداقل بین طرق موجود، بهترین طریق است. البته ممکن است کسی قائل بشود نه... این که خداوند خود منصوب کند، بهترین است. برخی به جمهوری قائل نیستند... یا حتی جمهوری اسلامی ممکن است برخی به صراحت بگویند یا نه...

اگر کسی برسد به این که دمکراسی بهترین راه است، اگر این طور باشد، در واقع ادراک عقل است، ادراک عقل در یک قالبی مجسم شده است. وقتی مجسم شده است، امضا می‌خواهد چه کار؟

سوال ما از آقایان اهل سنت این است که این دو سه روزی که بدن پیامبر را نگه داشتند و عمر و ابوبکر نگذاشتند دفن شود، آیا منتظر بودند که رؤسای جمهور از سایر کشورها بیایند؟!... تمام راهها را بستند مبادا سقیفه برنامه‌ای که دارد به هم بخورد و بعد هم خلافت را غصب کردند آیا اینرا نشانه دمکراسی میدانید؟! اهل سنت تحلیل تاریخ صدر اسلام را حرام میدانند...!!! برای چه حرام است؟!

شما الان سیره عقلا راجع به بانک و سفته و چک و ... این‌ها ببینید... برخی از فقها که در بست تمام این ظواهر و مظاهر را قبول دارند. حتی حاضر هم نیستند که زره‌ای در آن تغییر دهند، و معتقدند هر گونه تغییر از سوی فقها در آن‌ها غیر از این که پارادوکس در آن ایجاد می‌کند، هیچ سودی ندارد....

برخی هم در نقطه مقابل معتقدند که این‌ها از بلاد کفر آمده و نجس است. و کذا و کذا به هر حال باید این‌ها را تحلیل کرد، و اگر عقل تایید کرد بپذیریم... به نظر شما چرا یک دفعه اسکناس می‌آید؟ چرا اسکناس که آمد تحول شد؟ الان من و شما دیگر اسکناسی نمی‌بینیم. و فقط با یک ارقامی سروکار داریم. بعد شد کارت و بعد شد عملیات دیجیتالی و با استفاده از زگوشی و ... این‌ها نه پشتش سکولاریزم بود و نه ... بلکه رفاه و راحتی زندگی بشری بود. خیلی از عرفها اینطوری است و ما نمی‌توانیم رد کنیم... و بگوییم نیاز به امضا دارد و امضایش کو؟! یا این که مثلاً صدر اسلام بانک کجا بوده؟! چک یا سفته کجا بوده؟! بعد یک آقای پیدا شود و بگوید درست که نبوده اما ائمه میدانستند و سکوت کردند و این

سکوت آنها نشانه امضا است! یا بگردیم چیزی مشابه آن را پیدا کنیم و بگوییم شارع آن را امضا کرده است! پس آن هم تایید شده است....

راهی که ما میرویم نیاز به هیچ کدام از این ها ندارد...البته باید دقیق و حساس بود...ولی خیلی از عرف ها همین است...من و شما به اصل ظهور عمل می کنیم صدر اسلام بوده ولی حالا فرض کنید اگر نبود، اگر خواستیم مستحدث حسابش کنیم، اصل ظهور میدانید پشتوانه اش چیست؟ عقلا درمفاهمه اگر حتی بخواهند مبهمات را بیاورند، سنگ روی سنگ بند نمی شود. اصالت عدم خطا عدم نسیان ... شما که الان سر کلاس هستید با همین چند اصل مفاهمه برقرار میشود. سوال این است که اگر امضا نبود، ما گیر می کردیم؟! می بینید بهترین راه برای مفاهمه اصل ظهور است. بر اصل مبهم که نمی توان چیزی را استوار کرد صراحت هم زحمت دارد ... می ماند این وسط اصالت الظهور... و میدانید اگر این راه باز شود و بتوانیم از آن دفاع کنیم، ما فقهمان نسبت به حوادث واقعه، پاسخگو است بدون اینکه از انضباط فقهی خارج شود. یعنی من دوست دارم از این عنصر استفاده کنم اصل عقل یکی از ادله اربعه است ، عقل تجسم در خارج دارد، تجسمات عقل امضای شارع را نمی خواهد. خودش از اسناد است. و خیلی از عرفها به عقل بر میگردد.

اشکالی که هست این که این صورت دیگر عرف نیست.. و البته من هم نمی خواهم بگویم عقل نیست می خواهم بگویم خیلی از چیزهایی که ما عرف می دانیم، این گونه است، که طبعاً وقتی این گونه است، نیاز به امضا ندارد. و نمی خواهیم بگوییم خلاف شرع است.

الحمد لله رب العالمین